

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228015

UNIVERSAL
LIBRARY

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۸۹۱۵۵۱۵

Accession No. ۳۰۷۸

Author محمد علی اسفندیار - ۲ - ش

Title مشعر و شاعران معاصرین ایران

This book should be returned on or before the date last marked below.

۸۰۰۰۰

1952

Checked 1966

Checked 1969

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

CHECKED 1956

شعر و شاعری عصر جدید ایران

آقای رئیس طلبه آقایان حاضر
 موضوع خطابه امروز من "شعر و شاعری عصر جدید ایران" است. نسبت
 که در عصر جدید ایران شعر فارسی خصوصیات و مسزایای جدیدی پیدا کرده به جهت
 این که شعر یک عامل قوی اخلاق و سیاست ایران است و در هر تبدیل حالت
 ملک شعر خود را تبدیل لباس میکند و برنگ زمانه بیرون میاید. از سال ۱۳۲۴
 به این طرف ایران در انقلاب عظیمی افتاده که هنوز خاتمه نیافته است. در
 سال مذکور سلطنت ایران از استبداد تبدیل به مشروطه شد و فوراً زبان
 قلم از گذشته به مضامین شاعری فارسی سیاست و حب وطن و ملت هم مضامین
 گردید و یک دسته اشعار جذاب و پسندیری مندر اهم گردیده که امروز
 محل بحث من واقع خواهد شد.

زبان فارسی مناسبت عجیبی با شعر دارد که هر زمان مقتضی هر قسم شعر باشد

فوراً ملک را پر از آن قسم شعر مینماید. در مناسبت با شعر هیچ زبانی نمیتواند با
 فارسی مهتا بله کند. اینک همی بینید در زبان اردو و شمالین همه شعر گفته میشود
 و هر اردو زبان با زارے هم میتواند شعر بگوید بر اے این است که اردو
 بکچھ فارسی است. اگر اشعار و شعراے ده زبان را یک طرف بگذارید
 و اشعار و شعراے فارسی را طرف دیگر از فارسی بیشتر از اشعار و شعراے
 ده زبان دیگر خواهد بود و یک خانم سنگی کتابے در باب اشعار فارسی در
 زبان انگلیسی نوشته نام آنرا گلستان (روزگار دن = Rose garden)
 گذاشته و در آن می نویسد که اگر اشعار و شعراے تمام زبان هاے دنیا
 را یک طرف بگذاریم و اشعار و شعراے فارسی را طرف دیگر اگر مال فارسی
 بیشتر از مال تمام زبان ها نباشد که تریست این سئله که چه فارسی این انداز
 مناسبت با شعر دارد و چه این قدر شعر و شعرا در فارسی پیدا شدند
 محتاج به یک خطابه علیحدہ است عمر فارسی امروز ما که فارسی اسلامی است
 از یک هزار و دویست سال پیش نیست که بعد از اسلام پیدا شده لیکن
 اگر نسخ اشعارے را که از اہت دایما امروز در فارسی گفته شده جمع کردہ و یک
 دور این تالار بزرگ خطابه امروز ما بریزیم علاوه بر این تالار میشود محتاج
 بہ تالار دیگرے ہم میشودیم. این سئله چینی دیگر است که بسیارے از اشعار
 فارسی تلفت شده لکن این کہ از سیزده لک شعر رود کی فقط سیزده شعر باقی ماند
 و اشعار باقی فارسی اسم اغلب در ممالک و کتب بخانه با و خانہاے خصوصی
 متفرق است!

آقایان شما میدانید که شعر در فارسی از تقلید عربی آمد و اشعار عربی قالب و مضامین و سبک مخصوصی داشتند. شکل و قالب شعر عربی فقط دو بوده (۱) قصیده (۲) قطعه. قصیده اشارت است که حد آقا شش سیزده و اکثرش محدود نیست لیکن عموماً از دو بیت شعر بیشتر نیست و چه کلمات هم قافیه در زبان عربی و فارسی بیش از دو بیت بدست نمی آید و قطعه هم مثل قصیده است لیکن فرق این است که در قصیده مطلع یعنی دو مصرع اول هم قافیه است و در قطعه نیست دیگر این که حد اقل قطعه دو شعر است.

در شعر فارسی هم دو قالب مذکور از عربی تقلید شد و طولی کشید که ایرانیان پنج قالب و شکل دیگر اختراع نمودند (۱) غزل (۲) اشعری (۳) رباعی (۴) سمط (۵) مستزاد که مجموع قالب اشکال شعر فارسی هفت گردید اما سمط و مستزاد اشعار فارسی بطور تفریح استعمال میکردند و هیچ شاعری فن اصلی خودش را سمط یا مستزاد قرار نداده لیکن در اردو که بچه فارسی است از بزرگترین شعراء دبیر و نویسندگان بسیارند که اغلب اشعارشان مستمط است البته شما مستمط را میدانید که اشعار بند دار است یعنی شاعر چند شعری گوید و بعد یک بندی آورد که یک شعر و یا یک مصرع باشد و باز چند شعر دیگری آورد و بهمان بند اول یا بند دیگری آورد. اگر همان بند را بیاورد و ترجیح بندی شود و اگر بند عوض کند ترکیب بند است. در عصر جدید ایران سمط و مستزاد را زیادتر از سابق استعمال میکنند اما قصیده خیلی کم شده براس اینک قصیده اشکول گدائی بوده و در عصر جدید ایران گداها را میگیرند.

مستزاد این است بعد از هر مصرع یا هر شعر الفاظی آورده شود که به وزن یک
یا دو رکن خود شعر باشد مثلاً لامی تو انیسیم این شعر حافظ را
اگر آن ترک شیرازی بدست آوردن را بنجال هند و شش نختم سمرقند و بخارا را

این طور مستزاد سازیم
اگر آن ترک شیرازی بدست آوردن را
سمرقند و بخارا را

بنجال هند و شش نختم سمرقند و بخارا را هم شش دو ریا را
اضافه مذکوره به وزن دو رکن خود شعر (صفا علین - مفا علین) می باشد
موضوع قالب و شکل شعر فارسی و اسبابی که اختراع آنها را ایجاد
نموده محتاج به خطابه علییله است.

مضامین شعر اشعر فارسی در ابتداء در مضامین بسم از شعر عربی تقلید
عصر جدید نموده و مضامین شاعر عربی پنج بوده (۱) رزم
و تاریخ (۲) نوحه گری (۳) عشق (۴) مدح و ذم (۵) اخلاق.

اعراب جاهلیت رزم و حماسه و تاریخهای مختصر جنگ های خود را
در اشعار خود بیان میکردند و برفوت بزرگان و اقربای خود مثنوی
میگفتند و عشق بازه با زنان بسم در شعر میکردند. اگر چه مدح و ذم
مخصوصه در اشعار عربی کم است لیکن مدح و ذم قبائل بسیار است که
با شاعر مدح قبیله خود و ذم قبیله رقیب خود میکردند. آن اندک
از اخلاق که در تمدن محمد و خود داشتند در شعر میاورند. ایرانیان
تمام مضامین مذکوره را با وسعت تمامیکه در تمدن وسیع خود داشتند

در اشعار آوروند. اگر اشعار تاریخی اعتراف جا بلیت حسم شود بقدر
چند صفحه شاهنامه فرود می شود. همچنین در سایر مضامین -

در مضامین شعره ایرانی آنچه مضمون (۱) فلسفه

(۲) تصوف (۳) افسانه اضافه کرده بودند. رباعیات

عمر خیام در فلسفه است - در رباعیات ابوسعید ابوالخیر در

تصوف - اشعار سنائی و عطار و ملا علی روم در فلسفه و تصوف است

و اشعار نظامی اغلب در افسانه - تا در عصر جدید ایران حب وطن و سیاست

هم بر پشت مضمون سابق فرید گردید پس عمده خصوصیت شعر عصر جدید مضامین

سیاست و حب وطن و ملت است -

سبک شعر | در یک هزار و دویست سال قبل که از تقلید عربی شعر در فارسی

عصر جدید | پیدا شد عمومیت داشت یعنی شعر ساده و بیضی می گفتند و در

شعر گوئی و شعر نهمی علم و فضل شعر طنبو و هر کس می توانست شعر گوید و بفهمد و

شعر طشعرا این بود که بجز خواندن فهمیده شود نتیجه عمومیت اشعار این شد

که زبان فارسی بیک حالت باقی ماند و اشعار که سر زبانهاست تمام طبقات

مردم آفتاده بودند و سربنگ زنده زبان گردید و تا حال در فارسی تفسیر

زیادست پیدا نشد هر زبان در مدت یک قرن به تفسیر تمدن و حالا

سیاست اهل آن زبان تفسیر میکنند و زبان عربی و فارسی که تفسیری

نکردند سبب تفسیر نکردن عربی قرآن مجید است که میزان زبان عربی

دنیا شده و تمام عربی نویس با و عربی گو با از آن تقلید میکنند - اگر یک

عالم عربی ہند کے کتابے در عربی بنویسد و یک عالم یعنی ہم کتابے بنویسد
 نمی شود تمیز داد کہ نویسنده از چه ملک بودہ و در چه زمان نوشتہ چہ
 اسلوب عربی ہمہ یکے است۔ زبان فارسی ہم بواسطہ شعر تغیر سے نکردہ
 و ہر نویسنده و گویندہ در ہمان زبان فردوسی و سعدی و حافظ فارسی ادا
 می کنند۔ مثلاً زبان قصائد فرخی و قافانی را بسیند کہ ہر دو یکے است
 فرخی سلطان محمود غزنوی را کہ نہصد و پنجاہ سال قبل مدح نمودہ و
 قافانی ناصر الدین شاہ قاجار را کہ چند سال قبل فوت شدہ اما وقتی کہ
 ما آن دو مدح را میخوانیم چنین نظری آید کہ از زبان یک شاعر در یک
 دربار بیرون آمدہ۔

بارے سبک متقدمین از شعراء تا اواخر قرن نہم ہجری عالم شعر فارسی
 بودہ و بعد شعر مخصوص علماء گردید۔ از زبان بلاعبد الرحمن جامی سبک
 متوسطین شروع می شود کہ شعر عالم بر اے علم میگفت و شاعری در
 دائرہ ادب و فن ملاحظہ و گردید فیضی و صائب و عبید و غنی و عربی و
 ناصر علی و امثال ایشان اشعار علمی میگفتند و آن سبک تا قریب سہ قرن
 دوام داشت کہ یک سیلاب فتنہ ناگہانی تمام شعر و شاعری و بلکہ علوم و
 فنون ایران را پشت و برد۔ ایرانیہا در تحت سلطنت متمدن صفویہ
 بدرجہ اعلائے تمدن و علوم و رفاهیت رسیدہ بودند و از کر زمانہ
 غافل شدہ از شاہ گرفتہ تا شکرے و رعایا در عیش و عشرت افتادہ
 از محافظت خود غافل شدند کہ ناگاہ یک ایل افغان از یک گوشہ

ایران (قندهار) جنبیده تا اصفهان را قتل و غارت نمود و خود پادشاه
 و وزیر او اعیانش کشته شده چشم ایرانیان باز شد. اما دوازده
 سال طول کشید تا از کشمکش با افغانان بیرون آمده باشی شیر بر تیر
 علم نادر برائے تلافی مافات حاضر شدند. دوازده سال دیگر هم
 مشغول فتوحات بوده دیوانه وار بطرف میزوند مثل اینکه میخواهند
 تمام عالم را بگیرند. آخر بعد از بیست و چهار سال بن خود آمده سر جای
 خود نشاند و مشغول اصلاح خانه خود شدند. آقایان مدت بیست و چهار سال
 تقریباً یک عصر است و در آن مدت ایرانیها شعر و شاعری را فراموش کردند
 از این جهت در تاریخ آن مدت یک شاعر مبرز ایرانی ندیده نمی شود. مگر
 شیخ علی حزین که او هم از ایرانیان سرار نموده در هند پناه گرفته بود و گرنه
 او هم کشته یا کم نام می شد. فلاسفه قدیم مابک دوره دنیا را بیست و پنج
 سال سرار دادند و آن را قرآن و قرن هم میگفتند که در مدت مذکوره
 اطفال جوان و جوانها پیر و پیرایه میزند. و در واقع در مدت مذکوره دنیا عوض
 میشود پس ایرانیان بعد از مدت مذکوره که بحال خود آمده بودند شاعران
 پیش گرفتند که همان بسک ساده متقدمین باشد و دوره شعرای
 متاخرین از زمان سلطنت کریم خان زند (وفات ۱۱۹۳ هجری) شروع
 می شود که مثل هاتق و شهاب و آذر و صباحی عرض کمال نمودند اما نشود
 آن در دربار ادب فتحعلی شاه قاجار (جلوس ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ هجری) و جانشینانش
 محمد شاه و ناصرالدین شاه شد که شعرای استاد بزرگ مثل صبا و

سر د شس وقا آنے و فرود غنی و امثال ایشان بسرود داد۔ شعرے
متاخرین سبک سادہ را نگاہ داشته و در واقع شعر تا کنون برائے عموم مردم
است نہ علماء تہنہا و حتی اہل بازار ہم شعر میفہمند و میگویند۔ برائے شاعر
یک شاعر بازار سے زمان ناصر الدین شاہ (وفات ۱۲۱۲ھ) شاعر عیالیں
عرض میکنم کہ یک عامی نان پزیر بک دکان نانوائی ملہران بودہ اما اشعار
بسیار دلپذیر و جذاب است۔ برائے نمونہ این غزل اورا بینید۔

غزل

بر سر مرگان یار من مزن نگشت	کآدم عاقل نیستہ ز زندہ مژدہ
بیش لب جان سپرم و بد کہ گویم	بر لب آب حیات تشنگیم گشت
پشت مرا گرفت شکست عجب نیت	بار فراق تو کوہ را شکست گشت
باد صبا بقع از رخ تو چو برداشت	ریخت بخاک آبروے آتش زرد گشت

طلوع عصر جدید عصر جدید ایران از تبدیل سلطنت استبدادے بہ مشروطیت

در سال ۱۲۲۴ھ شروع میشود و تا کنون ادا مہ یافتہ

است بجز تبدیل سلطنت زبان و قلم آزاد شدہ فوراً بہان شعرائے نقلد
قدما طرز سخن را برگردانید و بناے سرودن حب وطن و ملت و اتفا و
سیاسی را گذاشتند و یک دستہ ادبیات عالی جذباتی فراہم شدہ
کہ باعث تفسیح عموم و یک عامل قوی اصلاحات اجتماعی و اخلاقی و سیاسی
است از این جہت من میل دارم شعرے متاخرین را بہ دو دستہ

تقسیم نسایم (۱) معتلین (۲) بستکین معتلین آنانی هستند که قبل از
 انقلاب ایران در صنایع معتد شعر گفتند و اکنون هم آن قسم از
 شعرا در ایران موجودند و بستکین آنانی هستند که مضامین بکر انقلابی
 و حب وطن را در شعر خود آوردند. موضوع خطابه امروز من شعر و شاعر بستکین
 است و آنها را هم باید به دو گروه تقسیم کرد (۱) آنانی که لفظ قلم را از دست
 ندادند (۲) شعراے آزاد که در زبان کسر و مخلف و بازارے شعر میگویند.
 یکی از بزرگین گروه اول میرزا صادق خان ادیب الممالک نسر ابانی
 است که در سال ۱۳۳۵ هجرت نموده در اوایل انقلاب با اشعار خود خدمات
 نمایان اخلاقی و سیاسی به ملت ایرانیه کرده. دیوان او که قریب چهار هزار
 شعر است بزودے طبع و در بازار دنیا جلوه گر خواهد شد. براسے نمونه
 کلام او "قطعه عدلیه" اورا میخوانم که در خدمت قصات عدلیه زمان انقلاب
 زشته شما که در این ملک هستید تعجب میکنید که یک شاعر ایرانی میتواند
 این طور خدمت از محاکم عدلیه نک نماید. در این ملک سالهاست
 ادارات منظم شده و مصادر امور حکومت مشغول اصلاحات و ترقیات
 ملک هستند و عموم مردم حق ندارند در اعمال حکومت اتقاد کنند اما در
 ایران این طور نیست که حتی مردمان بازارے و زراع هم اتقاد سیاسی
 میکنند ممکن است شما در کوچے طهران که راه سپروید به بنیید و بچپه ده
 ساله دارند در صحبت خود اعتراض به کار وزیرے میکنند یا در روزنامه
 میخوانید که چهرا گوشه میز رئیس الوزرا رنج است پس شاعر که جا

خود دار و دستم اتقاوی بخوابند.

قطعه عدیه

بروم به نزوت اضحی صلحیه بر بلد
 تختی شکسته در بن آن هسته چون لحد
 بر صندلی نشسته سیاهی دراز قد
 خسته سرش ز نزله چشمانش از زرد
 وز گردش بر آید چون سنگ نازد
 همچون منجمی که کند اختران رسد
 چون لاشه بر آید سخوانش از جسد
 پاکت سه چار دانه داستامیک عدیه
 بزانی خمیده قد ز نفاست فی العقد
 بندے ز گاهواره فرد بسته بروند
 الوده از ازل شده شمشه تا ابد
 در خدش لیسکی استاده چون فرد
 زیرا که بود متلی از کبر و از حد
 گفتا بسیار محکم اندر صبح غد
 گفتم که یا الهی ایسی لنا رشد
 احضار نامه رفته دستیم در عهد

روزی ز جور خم ستمگر تلامسه
 دیدم سرای تیره کوشگی بیان گور
 میسگر پلید و صندلی کهنه پای آن
 سوراخ رخ ز آبله و جان از خدام
 از بلبش بخت چون گرگ پیر چشم
 تقویم پیش روی و نظر بر خط بروج
 بر روی امین و دفتر کی خط کشید
 پہلوے آن دواتی و در جیب ان دست
 سوسه دگر ز خانه حصیری و چند لعل
 طعنله به گاهواره کنفی بزیر آن
 دیگے و کچھ و سبونی و سبوری
 قاضی بیست دلی جو پشم شتر قراد
 کردم سلام و گفت غیلکی ز روی کبر
 وادم عریضه و سپردم بهای تر
 ہر دم کہ شد رطل نمودم بہ خدش
 یک روز گفت گزینے خصمت از محکم

مینر و سفید و سرخ فرستاده ایم و باز
 فردا اگر نیاید حکم عیناً است
 روز دیگر مجسمه رفتیم به قصد آن
 قاضی به کبر گفت که خصم تو حاضر است
 گفتیم بخوان قبلاً این ملک را کن
 گفتا که صیت مدرک اصل این قبا برد
 گفتیم که این علاقه بسادات با شمی
 این است مهر لوز و سلمان و
 گفتا بعل حدیث خرافات حجتی
 قانونی است محکم بر بانی است قول
 اینان که نام بروی از ایشان نماند
 گفتیم به نص قرآن بنگر که جبرئیل
 گفتا "به پسر" نبود نام جبرئیل
 این جبرئیل که پستان فلک بدر
 چون نه گوانه حجت مسموع باشد
 چون این سخن برود یقین شد مرا که او
 گرگ است نه در گل اندر لباس
 نه معنی لغت اعدای دین و رسم و داد
 از اخذ و بند و ریشه و کلا شمی

دیگر نمانده مهرب و لمجا و ملتح
 خواهیم داد و نیت و گر جاسنج و سند
 که خصم داد و خواهیم و از فضل حق مد
 دعوی بسیار و حجت و برهان دستند
 هم ما لکم به حجت و هم صاجم بید
 نملی بایه حاجت و تکرار و نقص و شک
 نسلاً نسل ارث مضر باشد و محد
 هم اصبح نبایه سلیمان بن صر
 آور که مدعی نتواند نمود رد
 گفتار منطقی کن و خارج مشو ز حد
 هرگز به نزد مانده مصدق نه مستند
 آورد بهر احمدش از در که احد
 قرآن نخورده ترم و نخواهد شدن
 نوشت اساس و صحبت تو باید اولد
 ما نحن فیہ العبد و ساز مسترد
 لاند سببی پلید و پلیدی است نالبد
 بر ظالمان چو گریه بطلب موم چون
 نه معتقد به داد و بخشنده خصم
 بر سینه کسی نه نهاده است در رد

چشمش بسان ابرو مادم بر عدو بر
 قوش بدنگاه پلیس است متبع
 دیدم هیچ حیلہ و تدبیر و کرد و فن
 کردم رہا بخصم از زوال و خانمان
 از صلحیہ گرفت شدم راست تا تمیز
 حکمے کہ شد ز صلحیہ صا در تبریز
 المؤمنون اخوة بر این قوم صادق است
 با و از کردگار برین قاضیان و
 طاق و رواق علیہ را بر کند ستون
 در این قطعہ ادیب الممالک بعضی الفاظ عربی استعمال کرده لیکن یک
 شعر سمان بک سادہ متاخرین است و در نهم شعر اشکانی ہم نمیرسد فقط
 لغات را باید از عربی دان پرسید یا از کتاب لغت گرفت - لک
 شاعر بزرگ دوم عصر جدید شاهزادہ ایرج میرزا لقب بہ جلال الممالک
 است کہ چند ماہ قبل مرحوم شد - استاد کور از شعراے بزرگ عصر جدید
 بودہ و در اشعارش جنبہ اخلاقی غالب است - برائے نمونہ قطعہ ادرا
 کہ در محبت ماورے ساخته و آن را اکنون در مدارس ایران بہ الحفال
 میا موزند میخوانم -

قطعه

(محبت مادر)

گویند مرا چو زاد مادر پستان بدمان گرفتن آموخت
 شب بر سر گاهواره من بیدار شست و خفتن آموخت
 لب خندنها و بلب من بر غنچه گل شگفتن آموخت
 دستم گرفت و پایا برد تا شیوه راه رفتن آموخت
 یک حرف آود و حرف بردها نم الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من زمستی اداست
 تا هستم دوست دارمش دوست

همین قطعه را پر و فور بردن شرق شناسان انگلیس در ابتدا
 جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران خود در تخصیص کتاب مذکور به مادر خویش
 نوشته است. قطعه دیگر از شاعر مزبور در محبت مادر این است
 که عرض میکنم

قطعه

داد مشوقه به عاشق معینام که گند مادر تو با من جنگ
 لهر کجا بسندم از دور گند چهره رحمن حسین بر آژنگ
 از نگاه خفتب آلودزند بر دل نازک من تیر خدنگ

از در خانه مرا طرد کند
 تشوم یک دل یک رنگ
 گر تو خواهی بوسالم برسی
 رویه و سینه تنگش ببری
 گرم و خونین من بش باز آری
 عاشق بے خردنا همنجار
 رفت و مادرش بفکند بجاک
 رو بس منزل معشوق نمود
 از قصنا خود دم در به زمین
 از زمین باز چون بر خاست
 دید که آن دل آغشته بخون

همچونک از دهن قلماسنگ
 آنگر و دودل او از خون رنگ
 بید این ساعت بے خوف دور
 دل برون آری از آن سینه تنگ
 تا برد ز این سینه قلم زنگ
 نه بل آن عاشق بے عصمت و
 سینه بدرید و دل آدر پد
 دل مادر بختش چون نازنگ
 و اندکی رنج شد او را آرنک
 پے برداشتن دل آهنگ
 آید آهسته بردن این آهنگ

آه دست پسرم یافت خراش
 دای پسر خود بنگ

ایرج میرزا یکی از نگاه دارندگان انقلاب ایران بوده و خدا ما
 اگر آن بهار بملت خود کرده سال گذشته که من به ایران رفتم عارف نامه
 او شهرت غریبه و اشت از پوشه ترا طهران همه جاسر زبان مردم بوده
 شاعر مزبور قریب چهار صد بیت اشعار عالی اخلاقی و اجتهت ساعی بنا
 عارف نامه ساخته که در آن ظاهر با عارف شاعر مشهور دیگر می انقلاب
 مزاج کرده است -

شاعر ملی دیگر انقلاب عارف قزوینی است کہ ہمزہ ہم دار و خدمت
 بہ ایران میکنند و دیوانش در برلین چاپ دور ایران منتشر شدہ۔ اگرچہ در
 ادب و استحکام شعر بہ اویس الممالک و ایرج میرزا نمی رسد لیکن امثال فارسی
 و مقولات تکلمی و احساسات اصلاحی را بطوری در اشعار خود جا میدہد کہ توجہ
 عموم ایرانیان را بخود جذب نمودہ و مشہور و محترم شدہ است۔ از
 خواندن دیباچہ دیوانش کہ خودش نوشته معلوم میشود کہ عارف
 زندہ حقیقی است و مثل شعراے دیگر فقط با طہار زندے فرضی در شعر اکتفا نکرده
 است براسے نمونہ شاعریش چند غزل اور اعرض میکنم۔

غزل اول

کبوسے بادہ فرشانم اعتبارے بود
 بیادگار کہ خوش عہد روز نگارے بود
 فریت مشرف قدر و اعست بارے بود
 درین دیار چوسیدش شہسیرے بود
 کمان کشیدہ چو اغند یار یارے بود
 اسیر نیچہ یک طفل نے سوارے بود
 خمیدہ شد قدم از محنتین چہ چو بود
 بگو کہ یک آن حسن لالہ و اغدارے بود
 اگر براسے مجازات چو بد اسے بود

خوش آن بان کہ وطم پائے بند یار بود
 بیار بادہ کہ از عہد ہمین مانده است
 باقتدار چہ نازے بہ کہ روزے ایران ا
 چو کادہ وقتی سرد از نامدارے داشت
 برین محیط کہ امروز بے کس دیار است
 کسی کہ کرد گرفتاری کہ تا زان را
 کشیدہ بار سراق تو بار ہا جین بار
 دلی است کہم شدہ از من کس نشان خواہ
 گذار عارف و عامی بداد می افستاد

غزل دوم

هر دقت از آشیانه خود یاد میکنم
 یاد چشم اسارت جان میدهم بیاد
 شاد از فغان من دل صیاد و من بدین
 جان میکنم چو کوهن از قوه مخیال
 شد سردانش دل و خشکیده آب چشم
 باز لفت یار گرم و کارم بود چشم
 اندر لباس زهد چوره میزنم به روز
 چون نقش عدل و داد ز ایران شده است محو
 زین روزه عارف این همه بیداد میکنم

غزل سوم

محیط گریه و اندوه و غصه و حسرت
 منم که در وطن خویش تن غریبم زین
 نهال عمر مرا میوه غنیمت
 چو شمع آب شدم لکه سوختم و نبر باد
 چو گشت محترم بیگانه خانه بی درگور
 ز قید تن شوم آزادان زمان کربسده
 کسی که یک نفس آسودگی نماند
 غریب تر که زمین هم غریب تر
 بر آن رسم که من این پنج راز بنم
 که دیگران نشسته پای سوختنم
 کفن بیار که نامحرم است برهنم
 برون شوم نیم آزاد اما سیرتتم

طبیعت از پئے از ارم گریسته است
 چشم من همه گلهای گلستان چون خار
 در این دیار چه خاکے بسر تو انم ریخت
 بگو بیار که اندر پئے هلاکت من

کنم چه چاره که دشمن قوی است منم
 خلد اگر به تماشای گل نظر فلکنم
 بهر کجا که روم اوستاده در بحسبم
 دگر نکوش که خود در هلاک خوغم

نبرد لذت شیرینی سخن عارف
 بگوش عبرت نشنید گر کسی سخنم

غزل چهارم

(این غزل را عارف در اوایل جنگ بین المللی در ترغیب ایرانیان

به جنگ و شکایت از مقتدیات روس گفته -
 لباس گ بر اندام عالمی زیباست
 بیار باده که تاراه کیستی گیرم
 گهی ز دیده ساقی خراب گاه از می
 ز حد گذشت تعدی کسی پرسد
 برے یخین خون فاسد این خلوق
 بگو بیست کابینه سز نقش
 چه شد که مجلس شوری نمی کنین
 خراب مملکت از دست دزد خانگی است
 اگر بجالست عدلیه پی بر دشمنان

چو شد که کوه فرشت این قیامت
 من از موده ام آخر بقای من به فنا
 خرابی از پی هم در پی خرابی است
 حد و دغان بی فایان ماز چه جاست
 خبر و مید که چنگیز پی بجهت کجاست
 که روزگار پریشان ماز دست شما
 که خانه خانه غیر است یا که خانه است
 ز دست غیر چه نالیم هر چه است از ما
 کند لال تقصیر از آدم و حواست

بہ بین بنائے محبت چہ محکم است شکست
بطاق کسری خورد است دبستون بر پاست

شاعر انقلابی دیگر ملک الشعراء بہار است کہ در چند دورہ مجلس
شورائے ملی وکیل بودہ و اکنون ہمس وکیل است طبع بسیار عالی دارد و مطابقت
انقلابی و سیاسی را در پردہ عشق جذاب خوب ادا میکند نمونہ اشعار او۔

غزل اول

نہم باران ز بستان گرد رفته است
نسیم آزاد میاید بہ بستان
عجب شوری بپا کردہ است بلبل
باجر عشق و آزادے مدہ پند
طبیعت را گلی از گل شکفت است
چرا پس مرغ خان را دل گرفتہ است
ندامت عشق در گوشش چہ گفتمہ است
کہ عاشق حرف مردم کم شنفتہ است
بہا زبش ازین در گوشش ملت
مزن گلبن انگ بیدارے کہ خفتہ است

غزل دوم

ایہ گوشے کہ در آن فرہ معارف نیست
بگو بہ مجلس شوری احسب معارف را
وکیل بے ہمت از موش مردہ می ترسد
کنند بیلہ دیگر حقوق او پا مال
اگر کہ مرگ بیار دے مخالف نیست
ہنوز منزلت کمترین مصارف نیست
دے ز مردن انبار نوع مخالف نیست
ہر آن قبیلہ کہ بر حق خویش واقف نیست

بهار عاطفه از ناکسان مدار طمع
که در قلوب کسان ذره عواطف نیست

غزل سوم

اگر تو رخ بگشائی ستم نخواهد شد
ز حسن و خوبی تو هیچ کلمه نخواهد شد
تو پاک باش و برون آسے بی حجاب تر
کسی بعید غزال حسرم نخواهد شد
اگر بر آن سری لے ماه رو که روز را
کنی سیاه و زلفت ستم نخواهد شد
اگر زنی چو ستم بند این سمن
ز بند گیت جدا یک قلم نخواهد شد

رقیب گفت بهار از تو میرشد بیہات
چو ستم رفت کسی ستم نخواهد شد

غزل فوق را بہار و در باب حجاب زنان ایران سرودہ کہ محل بحث
ایرانیان است شما میدانید کہ ستمیہ رد گفتن ز بہار و در ترکی و ایران مورد
بحث آمدہ دستہ مخالف حجاب در ترکی غالب شدہ بسیارے از نر
روے باز باہمان حجاب شرعی کہ پوشیدن بدن و موے است بریز
می آیند اما در ایران ہنوز دستہ موافق حجاب رسمی غالبند و ز ہنہا
وقت بیرون آمدن از خانہ باید روے خود را ہم بانقاب پوشند۔
شاعر دیگر انقلاب میسر زاحید علی کمالی اصفہانے است کہ اکنون
در طهران موجود و دیوانش در اسلامبول چاپ شدہ در ایران منتشر
گشت کلاشس دازاے شیرینی و احکام سرود است۔ براسے نمونہ این

قرن بیستم

یا منظره هولناک عصر تمدن

اے عصر جب پیدا ایک خود را ز اعصاب رنجستہ می شماری
 انصاف بدہ کہ گویت ستا از عدل جوئے خستہ بنداری
 در ما بقدم و عہد وسطی ہرگز نہ بدین سیاہ کاری
 آو خ کہ بعنف یا بعدا گر عمر بدین منط گذاری
 وحشت کہ ہکنی جہان را

بر خود ز تمدن ارحب نامی بگذاشتہ لصد خط و خالی
 دانا ہمہ دانند اینکہ دامی در آن تو نہیاد و ہبہ حال
 چون ساقی خوب رو کہ جامی بر کف بودش ز زہر قتال
 الحق کہ بہ جادوے متامی گفتار بھوے و زشت افعال

زین راہ تو کے کئی عثمان را

گر چہ سترون پیش دانم این فتنہ و شور در بشر بود
 آج نہ ز سادگی در آن ہم کہ پر تو ہر روسے نمود
 آن مہر گرفتہ ترک عالم دین طر فکہ عالمی است خشنود
 وہ دل بگا فتم از این نسیم کاین عہد گرفتہ اند مسعود

خوانند بہار ہر گان را

یک وادی ہوں ناک غدار کورابنود خوراک ہمزخون

بانام حقوق عدل رخسار آراستہ بزرگ وافنون

چون کشاہد لکشش بہ بازار در جلوہ تو چون بیاد چون

اے کاشش کہ پردہ میشد کوا آچند زنی تو فضل دارون

پوشی بہ چہ رنگ آسمان را

اے ہیئت اجتماعی آوخ کز تست چہ دلغ ہر جگر ہا

آغشتہ بخون دید ہارخ سازے پسر از پے پدر ہا

نہ کا زکو نہ رائے سرخ در تو نگرند با صرھا

برگفت منت چونیت پاسخ در لب شکینم این گہر ہا

پس خوب بہ بندیم زبان را

ہر چند ز عدل برکشی سر واسرار جہان ہمہ بچونی

من دشمن تو شوم فزون تر آراہ بدین طریق پونی

نہ من کہ ہزار ہا ہنر ور بدخواہ تو انداز این دورنی

وین خشم دستیز با ہتر آرنندستوان کہ شونی

زخمی است کہ نیت مرہم انرا

گرنیک بہ خویش نگر بی لٹ با فکر عمیق و رائے روشن

بینی ز تمدن درخشان وارے توجہ لکھا بہ دامن

باین رخ خوب و لعل خندان بس خون کہ گرفت بہ گردن

وحشی نشی گزین که چندان در آن نبودند سیرت شیون

ز اشوب بهل و بیے زبان را
 اے مرغ اگر چہ نمی خوش آواز
 زین نغمہ تو را برند جنبہ
 بز طبع کسے سخن ساز
 کاں نغمہ تیسے نند ہزار ضر
 با تو نبود کسی ہم آواز
 بہودہ مکن برون سرازیر
 بگذار ز سہلے پرواز
 کاں راہ ٹٹوف بہت و دیگر

ترسم کہ نہ بیی آشیان را

در مسطند کو ر چیز جدیدے می بسند کہ مصرع اول ہر شعر بامصرع
 اول شعر دو مہم قافیہ است این امر جدید تقلید از زبان فرانہ است
 و جسمی از شعر اے ایام انقلاب این طور ساختہ اما بنظر من تقلید بحسب اختلاف
 است۔ قافیہ شعر قید و بندے است بر اے شاعر وقت و مکان
 قیید را کم کردہ قافیہ را (در غیر مطلع) مخصوص مصرع دو مہم ساختند
 در عصر جدید باید شاعر را آزاد ساختہ نہ مقید تر و من انچہ اشعار
 در این طرز جدید دیدم ہمہ با تکلف و خارج از روانی طبیعی است۔

امروز موقع مقایسہ شعراے عصر جدید ایران با شعراے عصر جدید ہندست
 اما ہمیں قد عرض میکنم کہ در شعراے جدید ہند مثل حالی و اکبر و اقبال تصنیف
 جب الملتہ و القوم غالب است و حسب الوطن کم۔

شعراے آزاد آقا یان عرض کروم شعراے ہندست کہین دو گروہ ہند (۱) شعرا
 لفظ شلم (۲) شعرا آزاد کہ علاوہ بر حسب و زاز قوانین عروض و قافیہ

در زبان شعریم توسته داوه الفاظ مکسر و مخفف و استعمالات بازار
 را هم در شعر آوردند و تعجب این است که اشعارشان ایران گیر شده در
 السنه تمام طبقات افتاده نواید اخلاقی و حب الوطنی خوبی بخشیده است
 ما ایرانیها حتی فصحاے مان در الفاظ زبان خود تصرفاتی میکنیم که
 شما در اردو نمیکنید مثلاً ما هر الف قبل از حرف نون را در تلفظ تبدیل به
 حرف و او میکنیم و جاے نون میگوئیم همچین در انسان و خانه و زبانه
 انسان و خون و زبون میگوئیم. آخر افعال را عملاً می اندازیم مثلاً جاے
 میشود همیشه و جاے میکنند میکنند و جاے میگوئیم میگویم و جاے می خورد میخور
 میگوئیم اما مخصوص تلفظ است نوشته نمیشود. شعراے آزاد علاوه بر
 استعمال الفاظ بازارے که قلم نمی آید و فصحا در تحکیم استعمال میکنند
 مکررات و مخففات را هم که مخصوص کلمه عموم است در اشعار خود می آورند
 و همان باعث شیرینی و جذابیت اشعارشان شده است.

مقدم بر تمام شعراے این دسته سید اشرف الدین مدیر روزنامه
 "نسیم شمال" است که سالها است ایرانیها را میخواند و تمام مصا و را نور را
 طورے امتقاد میکند که مطلبش را همه می فهمند اما ریشش گیر نمیکند. روزنامه
 شعری نسیم شمال سالها است بهفتگی و گاهی هفتے دو شماره چاپ میشود و بعضی
 از اشعارش را در مطبعه مظفری بمبئی بصورت کتابے چاپ کردند
 که اکنون در دست من می بینید. من در سنه طهر انهم سید ید هم روزنامه
 که نسیم شمال توزیع می شد در هر دو کانه بازار ایها نسیم شمال خوانده نظر برج

می کردند و صد هاست آن در طهران بعنبر و شمشیر می رسید غیر از سید زکریا
شعرے آزاد بسیارے در ایران ہستند و اشارشان در جراید خواندہ می شود
من برائے نمونہ قدرے از اشعار نسیم را برائے شما میخوانم۔

اول مستمط درمی درمی

گریه کن عزیز من موسم نو بہار میاد
بلبل مست تقسمہ زن بر سر شاخار میاد

باز بہ باغ و بوستان میوہ آبدار میاد
غلہ ز خوار میسر گندم شہر یار میاد
بزک نسیم بہار میاد و خربزہ و خیار میاد

(میاد و مخفف می آید است و خوار و شہر یار نام دیہات اطراف طهران
تمامہ مستط کلمہ زنی است با و خربزہ در موقع گرانی و کمی نان در ایک زمستان طهران
گفتہ شدہ (بند مستط) بزک بمیراغ) ایک مثل مشہور و امانہ است)

دختہ شرک عزیز من از غم نان بسر من
ظفلک با تمیز من شعلہ بہ خشک و تر من
دختہ لاشک ریز من بردل من شرر من

سال دگر برائے تو شوہر غمگسار میاد
بزک نسیم بہار میاد و خربزہ و خیار میاد

سال دیگر به خوشدلی نان دسیر میخوری
 گوشت کباب میکنی دیزی سیر میخوری
 روغن زرد میخوری شربت دسیر میخوری
 بر در خانه است همی خنجر بزه بار بار میاد
 بزک نیر بهار میاد خنجر بزه و خیار میاد
 دختر کا عذار تو طعنه برتسم زنده
 لعل لب بلیغ تو طعنه به نه شکر زنده
 ناله چین زلف تو لطمه به مشک تر زنده
 ماه دیگر بر اے تو مشتری از ستار میاد
 بزک نیر بهار میاد خنجر بزه و خیار میاد
 هر چه نخوری بخوردی عنتم مخور از گرسنگی
 غصه و غم بجای نان کم مخور از گرسنگی
 یک دوسه روز صبر کن هم مخور از گرسنگی
 شام اگر نخورده نشد و ابرات نهار میاد
 بزک نیر بهار میاد خنجر بزه و خیار میاد
 شام میخوری مخور نشد بخواب دم مزین
 خشک شده است آبهات نشد بخواب دم مزین
 اگر بیمنت فرود دد نشد بخواب دم مزین
 چرخ زنان بجام ما اگر کوشش روزگار میاد

بگ نیر بهار میا و خربزه و خیار میا و

دوم مستمط قو قو لیتو

(قو قو لیتو آواز خروس است و این مستمط از قول خروس
در باب حسرابی حال رعیت و ظلم لشکر روس در ایران در چند سال
قبل گفته شد)

میخواند خروس بسبستان قو قو لیتو
می گفت که ای فرقه مستان قو قو لیتو

کوه سن و کورستم وستان قو قو لیتو
آوخ که حسران زد به گلستان قو قو لیتو

فریاد ز سده ماے زمستان قو قو لیتو
از سیل فتن شهر و وطن رو بحسرابی
ما خفت و مد هوش چوستان شرابی

میگفت بر عشان هوا آدم آبی
در شهر بود قحطی انسان قو قو لیتو
فریاد ز سده ماے زمستان قو قو لیتو

خون گریه کند مزعسه بر حال دهاتی
سوز و سگرنگ به احوال دهاتی

عریان و برہنہ ہمہ اطفال و صہاتی
 اے و اے ز بد سختی و ہمتان تو تو لیتو
 نہر یاد ز سرمایے زمستان تو تو لیتو
 ات بادبہ این زندگی و طالع منحوس
 تفت بادبہ این غیرت و این دفتر معکوس
 افسوس کہ تیر بیز شدہ دستخوش روس
 قزوین شدہ جو لاکہ لوسان تو تو لیتو
 نہر یاد ز سرمایے زمستان تو تو لیتو
 کوبخ و بجنار اوچہ شد خسیوہ و کابل
 کوہند و سمرقند اوچہ شد زابل و بابل
 کہ نقطہ تفقاز اوچہ شد آن چمن گل
 این بحر نہر بود ز ایران تو تو لیتو
 فریاد ز سرمایے زمستان تو تو لیتو
 اوخ کہ ز کفت شہر و وطن مید و دسان
 اطفال رعیت ہمہ ترسان و ہراسان
 اوخ کہ تیر بیز و بقر زوین و خراسان
 سالداست بہر صبح دہسان تو تو لیتو
 نہر یاد ز سرمایے زمستان تو تو لیتو
 ہے ہے بحر و شید کہ باز اول کار است

شیرانه بکوشید که هنگام شکار است
 مردانه بکوشید که دشمن بختار است
 زیر لگد افتاد حنراسان تو تو لیتو
 کافر کجبا خاک سلمان تو تو لیتو

سوم مصلحت

این اشعار در واقع گفته شد که تمام طهران بلکد ایران
 را خندانند و واقعه این بود که یکی از اعیان بزرگ دولت منخواست
 در پیرے تجدید فراش کند نسیم شمال با او شوخی کرده نامش را که
 میرزا حسن خان بوده تبدیل به مشهدی حسن کرده که نام یک شخص
 بازارے است. در عوام ایران هر کس که از زیارت کر بلا برشته
 باشد جلور نامش لفظ کر بلانی می گذارند مثلاً نسیم و ز نام که به زیارت
 کر بلا میرود و در باقی عمرش کر بلانی فیروز میشود و حسن نام کر بلانی
 حسن همچنین هر کس زیارت مشهد میرود مشهدی به او خطاب میشود مثل
 مشهدی فیروز و مشهدی حسن و در تکلم مشهدی را مخفف کرده مشهدی گویند
 شب عید است لے ملاذ انم
 بود عمر من از هفتاد و سنرون
 مرا باشد زن پیرے بخانه
 زرار از مخزن بگیم یا بگیم
 بعنر بازن بگیم یا بگیم
 بریشم نیزند هر صبح شانے

دے گی گیسرد از بہر مہمانہ
 بدیدم خستری چون دستہ گل
 نوح و سوزن بگیرم یا نگیم
 ر بود از قلب من صبر و تحمل
 گو او زن بخیرم یا نگیم

جواب

اے بارک الہ تو خوش اعتقاد
 خوب خیالے بہر ت او فتاد
 مؤمن خوش نیت نیکو نہاد
 دستہ پاکیزہ بہ صد فن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

فال زدم فال تو خوب است خوب
 طالع و اقبال تو خوب است خوب
 منزل اسال تو خوب است خوب
 زود تجہیزیش تو سکن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

فال تو خوب آمدہ و نبالہ کن
 فکر یکے دستہ نہ سالہ کن
 رو بسوے خانہ دلالہ کن
 گر تو نینخواستی واسہ من بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

این شب عید است کن عیش و حال
 سیب و بہ دستہ بزہ و پرتغال
 روسوے بازار بخر باحوال
 ماہی و تر قاورل و روغن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

زود تو اسباب عروسی گز
 قند کبوتر چائے روسی بجز
 جنس زوکان پر روسی بجز
 بہر خودت پیرہن تن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

عمر تو ہفتاد ہو و در جہان
 ارواح بابات تو جوانی جوان
 پیش سر یغان بنما امتحان
 دخت کے چون گل بسن بگیر

مشدی حسن زود بروزن بگیر
 منزل زہنہات سوا کن ہوا
 پیہر بشدی پیہر جان گیا
 ریشہ شتر مرز خان کن جانا
 بر ز تخت دودہ گلخن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

زود کبوتر ہمرہ حاجے معنی
 اشرفی دلیرہ و شاہی سفید
 عید تو با تازہ عروست سعید
 خوشہ لذت تو ز خرمن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

چار پسر داری ہمہ قل حسیماق
 زودیدہ مادر شان را طلاق
 فکر سوزن کن زرہ اشتیاق
 شب گفت مشعل روشن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

مخلص تو دہمہ طہرون منم
 جون تو باد شمن تو دشمن منم
 باد و بال تو باین گرد نم
 پول بدہ مال معین بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

دم مزن از آیر و پلان پر وس
 بیچ کن صحبت و رشو و روس

جان تو جان عزیز عروس
 عارض چون لاله بدامن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر
 کرده فلان شخص خیانت گو
 یا شده بر شرع امانت گو
 صحبت اسلام و دیانت گو
 آفت بین صحبت از من بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر
 عمید شریف تو مبارک بود
 بر سر تو تاج تبارک بود
 و نبه تو چ تو سه چارک بود
 فتنه بخور مرغ فسنجن بگیر
 مشدی حسن زود بروزن بگیر

سید محمد علی

آگاہی

جامعہ معارف ایران یک انجمن علمی و ادبی زبان فارسی است
در طهران و شعبہ آن در حیدرآباد دکن برائے خدمت علمی و ادبی بہ
فارسی قائم شدہ نخبہ فضلار و دانشمندان این پاسے تحت اعضاد
آن ہستند و از ہر ولایت ہندوستان ہر ادیبی خواہد عضو شود میتواند
بشرطیکہ سالانہ مبلغ پنج روپیہ اعانہ بدہد۔

مزام "شعبہ معارف"

- ۱۔ تدریس شبانہ فارسی ایرانے مجاناً۔
 - ۲۔ خطا بہ امانہ راجع بہ علوم و زبان فارسی و فارسی۔
 - ۳۔ جواب استفاراتی کہ از ایران راجع بہ فارسی ہند بیاید و از
ہند و راجع بہ فارسی ایران۔
- درواق شعبہ جامعہ معارف رابطہ علمی میان ایران و ہندوستان است
این انجمن علمی جناب نواب میرزا جنگیہ در صدر الصدراست و سرپرستان حضرت اشرف
مہاراجہ صداعظم بیاد تمام مراسلات بہ انجمن بیدہ ہندیر جامعہ توسط بندہ باشد۔

سید محمد علی پروفیسور
نظام کالج حیدرآباد دکن

